

پندنامهٔ اقبال

دکتر محمد فرید ☆

Abstract

From the time immemorial, the great people of the world have been advising their sons and youth of their time. It is worth-mentioning that the pieces of advice of hazrat Luqman to his son have gained proverbial importance. There are also other eminent people who have addressed their younger generations in a metaphorical way. Allama Muhammad Iqbal---the great poet-philosopher of the east is also widely known for his famous advice to his son through which he pointed out the characteristics a Muslim youth should be essentially characterised with.

حکیم لقمان به فرزند خویش پند می داده است. خداوند

متعال پند های حکیم لقمان را در سورهٔ لقمان بیان می فرماید:

۱. ای فرزند من! (پسر من) برای خدا شریک قرار مده، در حقیقت

شریک قرار دادن ظلم بزرگی است. (۱)

۲. ای پسر من! اعمال صادره از انسان از خیر و شر همسنگ

دانهٔ خردی باشد و داخل سنگی بوده باشد و یا این که در

آسمانها یا داخل زمین بوده باشد خدا آن را روز قیامت به

حساب می آورد. (۲)

۳. ای پسرک من! نماز عبادت بزرگ است آن را ترك مکن در هر مقام به مصیبتی که به تو می رسد صبر بکن. (۳)

سبک قرآنی پند و نصایح را در نگاه داشته دانشمندان و شاعران مسلمان نیز به نگارش پند نامه های منظوم و منثور پرداختند. در میان آنها پندنامه غزالی، عبدالله انصاری، عطار و سعدی شهرت فراوان به دست آوردند. (۴) اقبال نیز در دفترهای شعر اردو از جمله بال جبریل و ضرب کلیم فرزند خویش را پند داده است و معلوم می شود که از نظر پند و موعظت علامه اقبال به اشعار سخنورانی مانند خاقانی، نظامی، سنایی، عطار، مولوی، سعدی و در میان متأخرین به قآنی بیشتر توجه داشته است. شعری به عنوان "به نام سید زاده فلسفه گرا" بی نهایت پخته و اوج اندیشه اقبال است که در آن فلسفه بوعلی سینا مورد نکوهش قرار گرفته و گرایش به پیروی از دستورات و سنن پیامبر نشان داده و پس از آن دو بیت از خاقانی نیز آورده است:

دل در سخن محمدی بند امر پور علی ز بوعلی چند
چون دیده راه بین ندادی قاید قرشی به از بخاری (۵)

شعری به نام "به جاوید" مشتمل بر سه بند و هر بند دارای یازده بیت نیز دارای اهمیت است. نظامی گنجوی در مثنوی های خسرو شیرین و هفت پیکر به پسر خود، محمد، پند هایی داده است (۶) اقبال در استقبال همین ابیات به جاوید می گوید که در عصر حاضر تمایلات مادی و گرایشهای کافرانه رواج یافته است و هیچ گاه نباید در زندگانی غفلت ورزید.

اقبال می فرماید:

غارت گر دین ہے یہ زمانہ ہے اس کی نہاد کافرانہ
جوہر میں ہو لا الہ تو کیا خوف تعلیم ہو کو فرنگیانہ
دہقان اگر نہ ہو تن آسان ہر دانہ ہے صد ہزار دانہ
غافل منشیہ نہ وقت بازی است وقت ہنر است و کار سازی ست (۷)
ترجمہ ابیات: . عصر حاضر غارتگر دین است، اساس آن کافرانہ است.
. اگر در باطن لا الہ، باشد، خوف و بیم وجود ندارد، اگرچہ آموزش
فرنگیانہ ہم باشد

. اگر دہقان تنبل نباشد، ہر دانہ دارای صد ہزار دانہ است.

در بند دوم عظمت تلاش و جستجو بیان شدہ است . بہ عقیدہ

اقبال عظمت آدم از راست گویی است . بہ گفتہ اش:

اک صدق مقال ہے کہ جس سے میں چشم جہاں میں ہوں گرامی
اللہ کی دین ہے جسے دے میراث نہیں بلند نامی
اپنے نور نظر سے کیا خوب فرما گئے ہیں حضرت نظامی
جایی کہ بزرگ بایدت بود فرزندى من نداردت سود (۸)

ترجمہ ابیات: . تنہا بہ سبب راست گویی است کہ من بہ چشم
جہاں گرامی ام . بخشش خداست، بہ ہر کہ می خواہد می دہد . بلند
نامی میراث کسی نیست . حضرت نظامی بہ فرزند خویش چہ خوب
فرمودہ است:

جایی کہ بزرگ بایدت بود فرزندى من نداردت سود

اقبال در بند سوم شعر ” جاوید نامہ “ از فقر تعریف کردہ و بہ
دست آوردن آن تاکید داشتہ است . بہ اعتقاد وی ” فقر “ عبارت از

افلاس و تہی دستی نیست بلکہ بی نیاز شدن از ماسوی اللہ است .
 ”فقیر“ ہمراہ با بی نیازی غیور است بہ عقیدہ اش :

ہمت ہو اگر تو ڈھونڈ وہ فقر جس فقر کی اصل ہے حجازی
 روش اس سے خرد کی آنکھیں بے سرمہ بونلی و رازی
 یہ فقر غیور جس نے پایا بے تیغ و ستان ہے مرد غازی
 مومن کی اسی میں ہے امیری اللہ سے مانگ یہ فقیری (۹)

. اگر توان مندی ، آن فقر را جستجو کن کہ اصل آن حجازی است .

. چشم خرد بہ سبب آن روشن است . (در حالیکہ چشمان) بوعلی
 و رازی سرمہ ندارند .

. ہر کہ این فقر غیور را دریافت ، بدون شمشیر و ستان مرد غازی است .

. امارت مرد مومن از ہمین است ، از خداوند متعال چنین فقر را بخواہ .

پند نامہ عطار شہرت فراوانی دارد و حتماً اقبال نیز از آن
 استفادہ شایانی نمودہ است . شیخ عطار برای تربیت نفس روی سہ
 نکتہ تاکید دارد :

نفس نتوان کشت الا با سہ چیز چون بگویم یاد گیرش اے عزیز
 خنجر خاموشی و شمشیر جوع نرہ تذبذبی و ترک ہمعوج
 خواب و خور جز پیشہ خفتگان را بہرہ از نیست (۱۰)

معنی برای تربیت نفس سہ چیز لازم است ، سکوت ، کم خوری

و کم خوابی اقبل ہر سہ پند را در یک مصرع چنین مطرح می کند :

کم خور و کم خواب و کم گفتار باش گود خود گودندہ چون پرکار باش (۱۱)

در شعر ”بہ نام جاوید“ اہمیت عشق و خودی را بیان می کند :

دیار عشق میں اپنا مقام پیدا کر نیا زمانہ نئے صبح و شام پیدا کر
 مرا طریق امیری نہیں فقیری ہے خودی نہ بیچ غریبی میں نام پیدا کر (۱۲)

. در دیار عشق جایگاه خویش را دریاب . جهان نو ، صبح و شام نو
را دریاب .

. روش من امیری نیست ، فقیری است ، خودی را تروش ، در فقر
نامدار شو .

قسمت پایانی مثنوی جاوید نامه ، دفتر بزرگ پند و موعظت است .
در ابیاتی به عنوان ” سخنی به نژاد نو “ به جوانان تاکید های داشته
که بسیار ارزشمند است :

دولت جاوید ازو اندوختی	از لب او لا الهه آموختی
ای پسر ذوق نگه از من بگیر	سوختن در لا الهه از من بگیر
لا الهه گویی بگو از روی جان	تا ز اندام تو آید بوی جان (۱۳)

یعنی ای پسر ، تو لا الهه را از ما درت آموختی اما سوختن در
آتش لا الهه را از من بیاموز و لا الهه را از عمق قلب بخوان تا از بدنت بوی
جان بیاید . اقبال می گوید :

مؤمن و پیش کسان بستن نطق	مؤمن و غداری و فقر و نفاق
بمایشیزی دین و ملت را فروخت	هم متاع خانه و هم خانه سوخت
لا الهه اندر نمازش بود و نیست	نمازها اندر نیازش بود و نیست
نور در صوم و صلوات او نماند	جلوه ای در کائنات او نماند (۱۴)

به نظر اقبال برای مؤمن شایسته نیست که در برابر غیر حق
سرخم کنند یا منافق باشد و گرنه برکات لا الهه از بین می رود و نماز
و روزه بی نور می گردد . چون جهاد را از واجبات دین بیرون کردند ،
نماز و روزه نیز بیجان گشتند . اقبال بر آن است که اگر خدا تورا
بصیرت عطا کند ، آن زمان آینده را نگاه کن که در آن عقلها بیباک

می گردند و ازدانش و هنر، دین و سیاست، عقل و ضمیر برای به دست آوردن تمایلات مادی استفاده می شود. اقبال می افزاید:

نوجوانان تشنه لب خالی ایام شته رو، تاریک جان، روشن دماغ
کم نگاه و بی یقین و نا امید چشم شان اندر جهان چیزی ندید
نماکسان منکر ز خود مومن نغیر خشت بند از خاک شان معمار دیر
نور فطرت راز جان ها پاک شست یک گل رعنا ز شاخ او نرسست (۱۵)

یعنی جوانان تشنه لب و خالی ایام هستند. مغز شان روشن و قیافه شان تمیز است اما ارواح شان تیره است و خود آنها کم نگاه، بی یقین و نا امید اند. به نگاه شان زندگی هیچ و پوچ است. و از وجود خویش منکر اند. پس ملل دیگر از وسایل مادی آنها استفاده می کنند. نظام آموزشی بدون هدف فعالیت دارد البته ضمیر انسانی را از نور فطرت محروم ساخته است. در نتیجه اش در زندگانی یک دانشجو کیفیت عالی به وجود نمی آید.

معمار ما خشت را کج می نهد. به جوجه شاهین خوی اردک
می آموزد. اقبال می افزاید که پیش ملا منکر خدا کافر است اما به
نظم منکر خویش کافر تر است.

اقبال به جوانان پند می دهد که در کیفیت رنج و شادی دامن
عدل را از دست ندهند. احکام خدا قطعی و لا تغییر هستند پس تأویل
آنها را جستجو نکنید. به گفته اقبال:

دین سراپا سوختن اندر طلب انتهایش عشق و آغازش ادب
آبروی گل ز رنگ و پوی اوست بی ادب بی رنگ و پوز، بی آبروست
نوجوانی را چه بینم بی ادب روز من تاریک می گردد چو شب
از زمان خود پشیمان می شوم در قرون رفته پنهان می شوم

حرف بد را بر لب آوردن خطاست کافر و مؤمن همه خلق خداست
 آدمیت احترام آدمی با خبر شوازمقام آدمی (۱۲)
 یعنی نزد اقبال دین تلاش است برای به دست آوردن هدف
 زندگی و ابتدای آن ادب و انتهایش عشق است. درست مثل همان که
 آبروی گل از رنگ و بوی آن است، آدم بی ادب، بی رنگ و بی
 آبروست، اقبال می افزاید که وقتی من جوانی بی ادب را می بینم،
 چشمانم تیره و تار می گردد. روح بی قرار می شود و من به یاد دوران
 حضرت پیامبر (ص) می افتم و از اوضاع عصر خودم پشیمان و خجل
 می گردم، و قیافه ام را در پرده قرون گذشته می پوشانم. ستر زن،
 شوهر اوست یا خاک گور، ستر مرد نگهداری خویش از آدمهای بد
 کردار است. اقبال فشار می آورد که آدمیت در احترام آدمیت است
 و انسان باید از مرتبه و جایگاه دیگران آگاه باشد.

اقبال از جوانان گله می کند که امروز در میان مسلمانان
 همچنان عشق و علاقه وجود ندارد، آداب و رسوم از میانه رفته
 است، دانشمندان و عالمان از دانش قرآن بی نیاز اند و مسلمانان
 غرب گرا شده اند و از سراب چشمه فیضان می جویند. اقبال اعمال
 نیکو را در میان طبقه بالا می بیند اما دولت پاینده صدق و صفا را
 تنها در میان مردم عامه می یابد. و در نتیجه می ترسد که عصر
 حاضر در ماده گرایی را پیش راگم کرده است و از معنویت خویش
 هیچ آگاه نیست. وقتی بنا بر کمبودی روحانیت ماده گرایی رواج یابد.
 مرد حق در وجودش پنهان می گردد و با وجود جستجو به دست هیچ
 کس نمی رسد، اقبال توصیه می کند که در جهان غیر از درد دل هیچ

شی را جستجو نکن ، نعمت را از حق بخواه . باز یاد آور می شود که کثرت نعمت قلب را مغرور می سازد و شکسته نفسی را از بین می برد . آنکس ارجحیت دارد که درویش منش زندگی می کند و اگر تو را صحبت دلی میسر نگردد از من کسب فیض کن که من از بزرگان یافتمه ام یعنی پیر رومی را مرشد خویش قرار بده تا خدا تو را نیز سوز و گداز بخشد .

مصلحت دردین ما جنگ و شکره مصلحت دردین عیسی غار کوه (۱۷)
در دفتر ببال جبریل ، در شعری به عنوان ”به نام جاوید“ به جوانان پیام می دهد:

خودی کے ساز میں ہے عمر جاودان کا سراغ
خودی کے سوز سے روشن ہیں امتوں کے چراغ
ہوئی نہ زاغ میں پیدا بلند پروازی
خراب کرگئی شاہین بچے کو صحبت راغ
حیا نہیں ہے زمانہ کہ آنکھ میں باقی
خدا کرے کہ جوانی تری رہے بے داغ (۱۸)

. در ساز خودی نشانی از زندگانی ابدی است . از سوز خودی چراغ
های ملل روشن است .

. زاغ نمی تواند بلند پرواز باشد صحبت جوجہ شاہین را خراب می
کند .

. در چشم زمانہ شرم و حیا باقی نمانده است خدا کناد کہ شباب تو بی
داغ باشد .

پاورقی ها

- (۱) القرآن، ۳۱، ۱۳
- (۲) همان، ۳۱، ۱۲
- (۳) همان، ۳۱، ۱۴، ۱۸
- (۴) احمد، ظہور الدین، پندو نصائح حکیم لقمان، ص ۴۳
- (۵) اقبال، ضرب کلیم، کلیات اردو، ص ۵۳۱
- (۶) نظامی، گنجوی، کلیات، ص ۱۲۲، ۱۹۵
- (۷) اقبال، ضرب کلیم، کلیات اردو، ص ۲۰۰
- (۸) همو، همان، ص ۲۰۱
- (۹) همو، همان، ص ۲۰۲
- (۱۰) عطار، پندنامہ شیخ فرید الدین عطار، ص ۹
- (۱۱) اقبال، چارید نامہ، کلیات فارسی، ص ۲۷۰
- (۱۲) اقبال، بال جبریل، کلیات اردو، ص ۲۷۷
- (۱۳) اقبال، کلیات اقبال فارسی، (چارید نامہ) بہ کوشش احمد سرور ش، ص ۲۲۱
- (۱۴) همو، همان، ص ۳۸۲
- (۱۵) همو، همان، ص ۳۸۳
- (۱۶) همو، همان، ص ۳۸۵
- (۱۷) همو، همان، ص ۳۸۵
- (۱۸) اقبال، کلیات اقبال اردو (بال جبریل)، ص ۲۴۲

کتابشناسی

- (۱) احمد، ظہور الدین، پندر نصائح حکیم لقمان، لاہور، ۲۰۰۵ م.
- (۲) اقبال، بال جبریل، کلیات اردو، لاہور، ۱۹۹۹ م.
- (۳) اقبال، جاوید نامہ، کلیات فارسی، لاہور، ۱۹۹۹ م.
- (۴) اقبال، ضرب کلیم، کلیات اردو، لاہور، ۱۹۹۹ م.
- (۵) اقبال، کلیات اقبال فارسی، (جاوید نامہ) بہ کوشش احمد سرور،
تہران، ۱۳۴۳ ش.
- (۶) عطار، فریدالدین، پندنامہ شیخ فرید الدین عطار، کانپور،
۱۳۴۳ ق.
- (۷) نظامی گنجوی، کلیات نظامی گنجوی، تہران، ۱۳۸۳ ش.

